

## اطلاق ذات در شرع و توحید اطلاق عرفان بشری\*

محمد حسین صلاح<sup>۱</sup>

**چکیده:** در محتویات وحیانی کتاب و سنت و شرع مبین معرفت خداوند متعال منفک از حقیقت توحید نیست؛ لذا هر جا سخن از معرفت خداوند متعال در میان است منظور معرفت توحیدی است. بنابراین منظور از معرفت خداوند متعال معرفت و آگاهی به وحدت و یکتایی و عدم تجزّی وهمی و عقلی و خارجی ذات حق متعال می باشد که در شرع از آن به اطلاق ذات یاد شده است. همچنین با توجه به اینکه این معرفت به خدای واقعی یعنی الله می باشد؛ دارای ویژگی ولهی است. لذا معرفت توحیدی معرفتی ولهی و به فعل خود خداوند متعال می باشد. معرفت یکتایی خداوند متعال درگرو دریافت معرفت اطلاق ذات به معرفی خود خداوند متعال است. در شرع، امر به سکوت در باره ذات حق متعال شده، و از تفکر و غور و غوص در فعل خداوند متعال در معرفی خودش نهی گشته است.

در این نوشتار، به چند نکته اشاره شده است: این معرفت توحیدی است، و به فعل خداوند متعال تحقق می یابد. پیامدهای نابخردانه تفکر و سخن در ذات حق را باید دید، مغایرت معرفت خداوند متعال در محتویات وحیانی کتاب و سنت با معرفت او تبارک و تعالی در علوم بشری اهمیت دارد. سپس به نقش ارکان توحید در معرفت توحیدی و اطلاق ذات خداوند متعال یاد آوری شده تا از این طریق نتایج بی توجهی به جایگاه ارکان توحید در دلالت به اطلاق ذات و انحراف علوم بشری به توحید اطلاق و نتایج نابخردانه آن آشکار گردد. نتیجه این گفتار آگاهی به نقش حجج الهی علیهم السلام بعنوان ارکان توحید در معرفت توحیدی است.

**کلید واژه:** رؤیت قلبی، معاینه، حقیقه الایمان، اطلاق ذات، توحید اطلاق، ارکان توحید،

بینونت وصفی، احدی المعنی، غیریت، اختبار.

\* دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۷؛ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۲۸.

۱. پژوهشگر علوم اسلامی.

## مقدمه

معرفت خداوند متعال معرفتی توحیدی است که به فعل خداوند متعال تحقق می‌پذیرد. تبیین یکتایی و توحید خداوند متعال و سخن از فعل او تبارک و تعالی به دلیل ولهی بودن به هر نحوی غیر ممکن و توصیف ناپذیر است؛ لذا نهی از سخن در ذات حق تبارک و تعالی و امر به سکوت در این مورد از مسلمیات شرع مبین است.

ذات خداوند متعال و فعل او تبارک و تعالی توصیف ناپذیر است؛ لذا توصیف معرفت توحیدی به فعل خداوند متعال، از جنبه ایجابی به سخن گفتن در ذات حق منتهی می‌گردد. آنچه در مورد یکتایی و توحید خداوند متعال و فعل او در محتویات و حیانی کتاب و سنت آمده، به دلیل ولهی بودن معرفت، به نحوی به معنای سلبی است.

زبان شرع هنگام سخن از یکتایی خداوند متعال به تجزیه ناپذیری وهمی و عقلی و خارجی خداوند متعال و یا نفی تشبیه از او تبارک و تعالی به معنای سلبی تذکر می‌دهد.

شرع مبین از کمال اخلاص در معرفت توحیدی با تعبیر وصف به لاموصوفیت خداوند متعال، و به تعبیر روایی «نفی الصفات عنه»، یاد می‌کند. در نفی الصفات عنه به گونه‌ای به «واقعیت داشتن غیر» اشاره می‌شود که وجود مخلوق در رتبه ذات نفی می‌گردد. در اینجا نیز این تبیین از طریق همان معنای سلبی صورت می‌پذیرد. همچنین در مکتب و حیانی کتاب و سنت، معرفت توحیدی خداوند متعال در بینونت وصفی یا صفتی نهفته است که این نیز به معنای سلبی، همان بینونت غیر عزلی است. لذا معرفت توحیدی خداوند متعال به فعل او تبارک و تعالی، به دلیل ولهی بودن به هر نحو توصیف ناپذیر است.

توصیف ناپذیری معرفت خداوند متعال ناشی از ولهی بودن معرفت هنگام دریافت معرفت اطلاق ذات به خود خداوند متعال است. دریافت معرفت به اطلاق ذات به فعل خداوند متعال، منحصر به معصومین علیهم‌السلام و بعض اولیاء منتسب به آن بزرگواران علیهم‌السلام است. آنچه در این مورد به اخبار آن بزرگواران علیهم‌السلام نقل شده، به معنای سلبی است. لذا از این طریق، به معنای واقعی، امر به سکوت در ذات حق متعال و نهی از سخن در باره ذات او تبارک و تعالی رعایت گشته است

در شرع مبین آنچه به معنای سلبی در معرفت توحیدی یاد شده، به منظور پیشگیری از انحراف به توحید اطلاقی در شاخه عرفانی علوم بشری است.

انحراف از معرفت اطلاق ذات به فعل خداوند متعال، به معرفت توحید اطلاقی به فعل بشری، چیزی جز بی توجهی به بیانات معصومان علیهم‌السلام در سکوت در باره ذات حق تعالی و نهی از سخن در ذات او تبارک و تعالی نمی‌باشد.

خداوند متعال معرفت اطلاق ذات خود را به فعل خود اختصاص داده که آن را در انحصار معصومان علیهم‌السلام و اولیاء منسوب به آن بزرگواران علیهم‌السلام دانسته و تبیین و دلالت به چنین معرفتی را تشریحاً به آن بزرگواران علیهم‌السلام واگذاشته که ارکان توحیدند. لذا این بزرگواران علیهم‌السلام از جهتی (جهت تشریحی) بنا به دلالتی که به این معرفت می‌نمایند، ارکان توحید محسوب می‌شوند که خداوند متعال معرفت خود را تنها از طریق دلالت آن گرامیان ضمانت می‌کند.

لذا خاستگاه انحراف از معرفت اطلاق ذات به معرفت توحید اطلاقی شاخه عرفانی علوم بشری، عدم التزام به مراجعه به ارکان توحید است. رجوع به ارکان توحید، بابی است که خداوند متعال از طریق آن عموم بشر را آزموده که از این طریق، عموم مردم به ویژه بزرگان علوم بشری در معرفت خداوند متعال آزموده می‌شوند.

در این نوشتار، از طریق تبیین معرفت توحیدی به فعل خداوند متعال و تذکر به نقش ارکان توحید در این معرفت توحیدی از نظر شرع مبین و مقایسه آن با معرفت ادراکی خداوند متعال به فعل بشر در شاخه عرفانی علوم بشری، به توالی فاسده و تبعات نابخردانه انحراف از اطلاق ذات شرع به توحید اطلاقی عرفان بشری اشاره مختصری می‌گردد. در تالو و آشکاری نقش ارکان توحید در دلالت به اطلاق ذات در معرفت توحیدی و در نتیجه آن، که ابطال توحید اطلاقی است، مقام حجیت حجج الهی علیهم‌السلام تحکیم می‌گردد.

### ۱. معرفت فطری خداوند متعال معرفتی توحیدی است.

معرفت خداوند متعال معرفتی توحیدی ولهی و توصیف ناپذیر است که یافتن آن به

فعل خداوند متعال است.<sup>۱</sup> در این معرفت، آگاهی و تنبّه به اطلاق ذات نهفته است. هرگونه سخن از معرفت و توحید حقّ متعال منتهی به توصیف او و در نتیجه غور و غوص در ذات حق می‌گردد که امر به ترک آن شده است؛ امام معصوم فرمود: فاذا انتهى الكلام الى الله فأمسكوا (الكافی، ج ۱ ص ۹۲). آنچه در این مورد در کتاب و سنت و شرع از آن سخن به میان آمده، به نوعی تبیین تبعات انحراف از چنین معرفتی و به عبارتی به معنای سلبی است. به این معنا که اگر او تبارک و تعالی واحد مطلق و أحدی المعنی نباشد، تجزیه در ذات حق پیش می‌آید که این تجزیه با ذات نامتناهی حق متعال مغایرت دارد؛ زیرا موجب محدودیت ذات حق می‌گردد که خود نوعی تعین است. لذا در احدی المعنی و واحد احدی الذات، معنای سلبی یعنی «نفی تجزیه در ذات حق» نهفته است. (لازم به یاد آوری است که در اینجا معنی به معنای وجود خارجی آن است، نه مفهوم آن)

اصطلاح لغوی احدی المعنی از کلمات جمعی جملی در روایات معصومان علیهم‌السلام شمرده شده است. در جنگ جمل که طرفین جنگ در گرماگرم نبردی سخت بودند، فردی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام معنای توحید را می‌پرسد، هم‌زمان او معترض گشته که در این موقعیت جنگی این چه سؤالی است! اما حضرتش با توجه به اهمیت و اولویت معرفت می‌فرماید: بگذار پرسد که ما برای همین آموزه‌ها با این قوم در جنگ هستیم. سپس آن گرامی معناهای توحید را برشمرده و دو معنا از آنها را تأیید می‌کند: یکی با اصطلاح «احدی المعنی»، به معنای «أنه لا ینقسم فی وجود ولا عقل ولا وهم» به معنای سلب تجزیه در ذات حق. دوم. با اصطلاح «نفی تشبیه» به معنای نفی شباهت با اشیاء (زیرا تشبیه نوعی تجزیه وهمی و عقلی است)

..... و اما الوجهان اللذان یتبتان فیہ فقول القائل: هو واحد لیس له فی الأشیاء شبیه،

۱. یاد آوری می‌شود که اصول و مبانی این نوشتار تحت عنوان اطلاق ذات در شرع و توحید اطلاق عرفان بشری در موضوع معرفت و توحید در شرع و در شاخه عرفانی علوم بشری، بر اساس کتاب مناصب النبی (ص ۶۵-۳۶ و ۱۰۱) نوشته شده است. این کتاب، تقریرات مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمود حلبی (تولّاتی) از دروس آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی است.

كذلك ربنا. و قول القائل: انه عز و جل احدی المعنى، یعنی به آنه لا ینقسم فی وجود و لا عقل و لا وهم كذلك ربنا عز و جل. (الخصال ۲/۱، التوحید ۸۴/۸۴، بحار الأنوار ۳/۲۰۷)

دیگر معصومان علیهم السلام نیز با همین عبارت «احدی المعنی» از توحید خداوند متعال سخن گفته‌اند<sup>۱</sup>.

در معنی غیر قابل تجزیه بودن ذات حق، در جایی دیگر امام معصوم علیه السلام به مخلوق بودن اسماء و صفات و دلالت آنها به خداوند متعال تذکر می‌دهد و اشاره می‌کند که او تبارک و تعالی به این اسماء مسمی گشته، بدون اینکه با آن تجزیه‌ای در ذات حق ایجاد شده باشد. آنجا که آمده است:

«وَ كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ لَا ذَكَرَ وَ الْمَذْكُورُ بِالذِّكْرِ هُوَ اللَّهُ الْقَدِيمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَ الْأَسْمَاءُ وَ الصِّفَاتُ مَخْلُوقَاتٌ وَ الْمَعْنَى بِهَا هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَلِيْقُ بِهِ الْإِخْتِلَافُ وَ لَا الْإِيتِلَافُ وَ إِنَّمَا يَخْتَلِفُ وَ يَأْتَلِفُ الْمُتَجَرِّي وَ لَا يُقَالُ لَهُ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ وَ لَكِنَّهُ الْقَدِيمُ فِي ذَاتِهِ لِأَنَّ مَا سِوَى الْوَاحِدِ مُتَجَرِّئٌ وَ اللَّهُ وَاحِدٌ لَا مُتَجَرِّئٌ وَ لَا مُتَوَهَّمٌ بِالْقِلَّةِ وَ الْكَثْرَةِ وَ كُلُّ مُتَجَرِّئٍ أَوْ مُتَوَهَّمٍ بِالْقِلَّةِ وَ الْكَثْرَةِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ ذَالٌّ عَلَى خَالِقٍ لَهُ» (بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۵۳)

لذا آنچه حضرت امیر المؤمنین علی و دیگر معصومان علیهم السلام در معنای توحید به عبارت احدی المعنی به معنای سلبی در عدم تجزیه وهمی و عقلی ذات حق فرموده‌اند، ناظر به ابطال دو مقام و سپس دو رتبه در معرفت او تبارک و تعالی در علوم بشری است. معنای سلبی در عدم تجزیه خارجی ذات، ناظر به ابطال متعین شدن خدا به کلیه تعینات امکانی در رتبه استجلاء در شاخه عرفانی علوم بشری است. زیرا دو مقام و دو رتبه برای خداوند قائل شدن، چیزی جز تجزیه وهمی و عقلی خدا نیست. و خدا را متعین به تمام تعینات مخلوقی دانستن، چیزی جز تجزیه خارجی او نمی‌باشد.

در گفتار معصومان علیهم السلام بیانات متنوع و فراوان در باب نفی تشبیه در معرفت توحیدی خداوند متعال آمده است که در جای خود به آنها اشاره شده و از تکرار آنها در اینجا چشم می‌پوشیم.

۱. به عنوان نمونه: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در: کفایة الأثر ۴۱۲/۴۱۲ (بحار الأنوار ۳/۳۰۴)؛ از امام باقر علیه السلام در: التوحید ۱۴۴/ (بحار الأنوار ۴/۹۶)؛ از امام صادق علیه السلام در: التوحید ۱۶۹/ (معانی الأخبار ۲۰؛ بحار الأنوار ۴/۶۶)؛ نیز از همان امام همام در: الکافی ج: ۱ ص: ۱۲۷ (بحار الأنوار، ج ۳، ص: ۳۲۲)

آن بزرگواران علیهم‌السلام در معنای توحید به نفی تشبیه (روضه الواعظین ۱/۳۷) به معنای سلبی فرموده‌اند تا موصوف گشتن ذات حق به کلیه صفات امکانی را ابطال کنند. این آموزه، تحت عنوان «وصف اکملیت» در علوم بشری بیان شده است. وصف اکملیت چیزی نیست جز اینکه خدا را شبیه به کلیه اشیاء دانستن بدانیم. آن بزرگواران علیهم‌السلام نسبت چنین وصف و شباهتی به خداوند متعال را شنیع‌ترین و سخیف‌ترین قول دانسته‌اند، آنجا که آمده است:

أَيُّ فحشٍ أَوْ أَىٰ خِئَاءٍ أَعْظَمُ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَصِفُ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ بِجِسْمٍ أَوْ صُورَةٍ أَوْ بَخْلَقِهِ أَوْ بِتَحْدِيدِ وَأَعْضَاءٍ؟! تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عَلَوًّا كَبِيرًا (الكافی ۱/۱۰۵؛ بحار الأنوار ۳/۳۰۳).

لذا تعریف توحید با عبارت احدی المعنی به معنای عدم تجزیه وهمی و عقلی و خارجی خداوند متعال و نیز تعریف توحید به معنای نفی تشبیه او تبارک و تعالی به اشیاء، در گفتار معصومان علیهم‌السلام ناظر بر دفع توهم توحید اطلاق است.

آنچنان که گذشت آن بزرگواران علیهم‌السلام در جای خود در معنای ایجابی معرفت توحیدی به معنای اطلاق ذات، معرفت آن را در انحصار فعل خداوند به معرفی خودش تبارک و تعالی دانسته‌اند. در این جایگاه، نهی از سخن و امر به سکوت در ذات حق شده، زیرا این معرفت، معرفتی ولهی و به فعل او تبارک و تعالی است و ذات او و فعلش قابل توصیف توسط بشر نیست. لذا آنچه در این مورد بیان می‌شود، چیزی نیست جز تذکر به انحراف علوم بشری از اطلاق ذات کتاب و سنت به توحید اطلاق شاخه عرفانی علوم بشری که خداوند متعال را وهماً و عقلاً و خارجاً تجزیه کرده و او را به تمام تعینات مخلوقی متصف می‌دانند.

در شاخه عرفانی علوم بشری، خداوند متعال را به دو مقام احدیت و واحدیت یعنی مقام ذات و تجلی ذات، تفکیک و تجزیه می‌کنند؛ مقام اول را مقام عماء و غیب الغیوب و معرفت به این مقام را معرفت به ذات و ممتنع بر می‌شمارند. اما در مقام دوم بعد از رتبه اول (جلاء) که تجلی نوری ذات لذات است، در رتبه دوم به بعدیت رتبی، تجلی خارجی (استجلاء) که همان تعین به اسماء و صفات، بلکه تعین به کلیه مخلوقات است، خداوند

را از طریق اسما به فعل بشر قابل معرفت می‌دانند. لذا به تشبیه خداوند متعال قائلند. آنها خداوند متعال را مجموعه این دو مقام دانسته و قائل به تنزیه (در مقام اول) به همراه تشبیه (در مقام دوم) هستند.

محبی الدین عربی در باره جمع میان تنزیه و تشبیه می‌گوید: (فصوص الحکم، فص حکمة سبحیة فی کلمة نوحیه، ص ۷۰)

فان قلت بالتشبيه كنت مشبهاً وان قلت بالتنزیه كنت معظلاً

وان قلت بالأمرین كنت مسدداً و كنت اماماً فی المعارف سیّداً

آنها در مقام عماء شناختی از خداوند ندارند، لذا خدا را تنزیه می‌کنند! می‌گویند که در مقام عماء معرفتی وجود ندارد که تنزیه معنا داشته باشد. لذا در معرفت شاخه عرفانی علوم بشری چیزی جز تشبیه باقی نمی‌ماند!

در شاخه عرفان علوم بشری با غور و غوص در ذات حق و اطلاق آن از طریق عقل بشری (که از آن نهی شده است) آنها به «نفی السوی» رسیده‌اند که همان انکار واقعیت داشتن غیر و مخلوقات است. آنها بدنبال رسوخ قاعده علیت فلسفی که معلول را غیر منفک از علت و مرتبه‌ای از آن می‌داند، مجموعه خالق و مخلوق را با تجمیع وهمی و عقلی دو مقام در معرفت عرفانی همان خدا می‌انگارند، که در این صورت خداوند متعال متعین به کلیه مخلوقات و متصف به تمامی صفات خلقی می‌گردد.

۱. تا اینجا از طریق تبیین معنای احدی المعنی در شرع، به ابطال تجزیه خداوند متعال به دو مقام احدیت و واحدیت (و تجزیه مقام واحدیت به دو رتبه جلاء و استجلاء) در شاخه عرفانی علوم بشری پرداختیم. اینک در اینجا به ابطال استجنان ماهیات تحت عنوان اعیان ثابته در عرفان بشری نیز اشاره کنیم. ثبوت اعیان ثابته در ذات حق در مرتبه جلاء، وجود نوعی علم به معلوم در ذات است و وجود علم با معلوم نیز نوعی انقسام وهمی و تعین در ذات حق محسوب می‌شود، لذا معصومین علیهم‌السلام از طریق تذکر به علم بلا معلوم در بیانات شریف خود به ابطال آن پرداخته‌اند، مثلاً آنجا که حضرت باقرالعلوم علیه‌السلام می‌فرماید: إن الله تبارک و تعالی کان و لا شیء غیره نوراً لا ظلام فیه و صادقاً لا کذب فیه و عالماً لا جهل فیه و حیاً لا موت فیه و كذلك هو الیوم و كذلك لا ینزال أبداً. (التوحید / ۱۴۱، محاسن / ۱ / ۲۴۲؛ بحار الأنوار / ۴ / ۶۹ و ۸۶ / ۵۴). این موضوع به عبارتهای مختلف در روایات معصومین علیهم‌السلام آمده است. بنگرید: التوحید / ۱۳۹؛ الکافی / ۱ / ۱۰۷؛ بحار الأنوار / ۴ / ۷۱ و ۵۴ / ۱۶۱.

در نوشتارهای پیشین<sup>۱</sup> معرفت توحیدی از دیدگاه واقعیت داشتن غیر بررسی شد. در آنجا اشاره شد که این غیریت، واقعی است نه اعتباری یا تلبیسی. در محتویات کتاب و سنت با تأکید بر واقعیت داشتن غیر که مخلوقات و حقایق موجوده می‌باشند، این غیریت به گونه‌ای تبیین می‌گردد که تمام ممکنات به عنوان غیر، به خداوند متعال موجودند و بدون او و خواست او چیزی وجود ندارد. آنچه هست «به» او است؛ و آنچه که به او موجود است و بدون او چیزی نیست در رتبه ذات حق قرار نمی‌گیرد. قبلاً اشاره شد که این مخلوقات علامت و نشانه و آیت و اسم و صفت خداوند متعال هستند که به مخلوقیت تکوینی خود، به ذاتی اشاره می‌کنند که خالق آنها است و موصوف به صفات خلقی نمی‌گردد. (بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۵۳).

اسماء و صفات با صفت و وصف تکوینی مخلوقیت خود به لاموصوف بودن او تبارک و تعالی به وصف مخلوقیت و صفات خلقی دلالت می‌کنند. این وصف به لاموصوفیت، از طریق دلالت اسماء و صفات، همان «نفی الصفات عنه» است؛ یعنی اسماء و صفات در رتبه و مقام ذات خداوند متعال قرار نمی‌گیرند تا عینیت صفات و اسماء با ذات برقرار باشد. در هر حال در جای خود تبیین شده که نفی الصفات عنه، یعنی کمال اخلاص در توحید (بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۴۷)، غیر از «نفی السوی» در شاخه عرفان علوم بشری است. در مکتب وحیانی کتاب و سنت، این غیریت به عنوان بینونت غیر عزلی به گونه‌ای سلبی تبیین می‌شود. در شرع هنگام سخن از بینونت وصفی یا صفتی، با توجه به اینکه غیر، «به» او تبارک و تعالی موجود است و بدون او غیری نیست، لذا خلق از خداوند منعزل نیست؛ زیرا انعزال خلق از خدای سبحان موجب محدودیت او و تفارق خالق و مخلوق می‌گردد؛ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَ الْأَلَةِ بِصَيْرٍ إِذْ لَا مَنظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكْنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ». (بحار الأنوار ج ۴؛ ص ۲۴۷)

در بینونت وصفی موجودیت واقعی غیر به گونه‌ای تبیین می‌گردد که او خالی از خلق و

۱. بنگرید به دیگر مقالات این نگارنده که در فصلنامه سفینه منتشر شده است.

خلق خالی از او تبارک و تعالی است، چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه. و کلّ ما وقع علیه اسم شیء فهو مخلوق. والله خالق کلّ شیء. تبارک الذی لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر». (التوحید / ۱۰۵؛ بحار الأنوار / ۴ / ۱۴۹)

بر اساس مکتب وحی، خلقی غیر به انفعال مخلوق است و بعد از خلق، تغییری در ذات خالق ایجاد نمی‌گردد. امام رضا علیه السلام در مناظره با عمران صابی به این موضوع اشاره فرموده‌اند. لذا هیچ جوهری از ذات حق در بشر وجود ندارد (بحار الأنوار / ۳ / ۲۹۲)، در عین حال هیچ مکانی و هیچ چیزی از خدای سبحان خالی نیست (التوحید / ۱۷۹؛ بحار الأنوار / ۳ / ۳۲۷).

در روایات معصومان علیهم السلام هنگام تذکر به توحید خداوند متعال در احدی الذات بودن، به این نکته اشاره شده است که خالق بر مخلوق از نظر علم و قدرت در بینونت صفتی احاطه دارد و اینکه مخلوق «به» او موجود است. این اشاره برای آن است تا فکر بشر از نوعی توهم حلول ذات حق در مخلوقات و یا تعین خداوند متعال به تمام موجودات در مرتبه استجلاء منصرف گردد. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «ما یكون من تجوی ثلاثه الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم» (مجادله: ۷) فرمود:

«هُوَ وَاحِدٌ وَ اَحَدٌ وَ اَحَدِيُّ الذَّاتِ بَاطِنٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ بِذَلِكَ وَصَفَ نَفْسَهُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ بِالْاَشْرَافِ وَ الْاِحَاظَةِ وَ الْقُدْرَةِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا أَصْغَرُ

۱. امام رضا علیه السلام برای تبیین اینکه نه خلق در خداوند متعال است و نه خالق در مخلوق، مثلی آورده‌اند. این بخش از مناظره حضرتش با عمران مروزی به همین تبیین اشاره دارد. قال له عمران: یا سیدی آیا تخبرنی عن الخالق إذا كان واحدا لا شیء غیره و لا شیء معه ألیس قد تغیر بخلق الخلق؟ قال له الرضا علیه السلام: لم یتغیر عز و جل بخلق الخلق و لكن الخلق یتغیر بتغییره..... قال عمران: لم أر هذا؛ آیا تخبرنی یا سیدی أ هو فی الخلق أم الخلق فیہ؟ قال الرضا علیه السلام: جل یا عمران عن ذلك. لیس هو فی الخلق و لا الخلق فیہ. تعالی عن ذلك. و سأعلمك ما تعرفه به و لا قوة إلا بالله. أخبرنی عن المرأة أنت فیها أم هی فیک؟ فإن كان لیس واحد منكما فی صاحبه فبأی شیء استدللت بها علی نفسك؟ قال عمران: بضوء بینی و بینها. قال الرضا علیه السلام: هل ترى من ذلك الضوء فی المرأة أكثر مما تراه فی عینک؟ قال: نعم. قال الرضا علیه السلام: فأرناہ. فلم یحر جوابا. قال علیه السلام: فلا أرى النور إلا وقد ذلك و دل المرأة علی أنفسكما من غیر أن یتكون فی واحد منكما و لهذا أمثال كثيرة غیر هذا لا یجد الجاهل فیها مقالا و لله المثل الأعلى (بحار الأنوار؛ ج ۱۰؛ ص ۳۱۲)

مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ بِالْإِحَاطَةِ وَالْعِلْمِ لَا بِالذَّاتِ لِأَنَّ الْأَمَّاكِينَ مَخْدُودَةٌ تَحْوِيهَا حُدُودٌ أَرْبَعَةٌ فَإِذَا كَانَ بِالذَّاتِ لَزِمَهَا الْحَوَايَةُ». (الكافي ج: ۱ ص ۱۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۳۲۲).

اثمه علیه السلام در روایات متعدد به انحاء مختلف بر خلویت خلق از خداوند متعال و خلویت مخلوق از خداوند متعال تأکید فرموده و در عین حال به نحوی به بینونت صفتی اشاره دارند. معرفت توحیدی خداوند متعال در همین بینونت صفتی نهفته است که تبیین آن به ولهی بودن معرفت دلالت می‌کند؛ بطوری که معرفت به این بینونت صفتی، قرین به معرفت توحیدی خداوند متعال است و خداوند به خودش شناخته می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه‌ای فرمود:

«دَلِيلُهُ آيَاتُهُ، وَوُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ، وَمَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ، وَتَوْحِيدُهُ تَمَيُّزُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَحُكْمُ التَّمْيِيزِ بَيْنُونَتهِ صِفَةٌ لَا يَتَّوْنُهُ عَزَلَةٌ. إِنَّهُ رَبُّ خَالِقٍ غَيْرِ مَرْبُوبٍ مَخْلُوقٍ. مَا تَصَوَّرَ فَهُوَ بِخِلَافِهِ. ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ: لَيْسَ بِإِلَهٍ مَنْ عَرَفَ بِنَفْسِهِ، هُوَ الدَّلَالُ بِالذَّلِيلِ عَلَيْهِ وَالْمُؤَدِّي بِالْمَعْرِفَةِ إِلَيْهِ». (بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۵۳).

شارح به معرفت توحیدی خداوند متعال به معرفت توحیدی ولهی اشاره می‌فرماید با چند شاخص: یکم. بینونت صفتی به احاطه خداوند متعال بر مخلوقات که به او موجودند؛ دوم. خارج بودن او از اشیاء نه به معنای انعزال از مخلوقات؛ سوم. خارج از حد تشبیه. چهارم. این معرفت جز به فعل خداوند متعال محقق نمی‌شود. به این پرسش و پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام دقت کنید:

«سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ فَقَالَ بِمَا عَرَفْتَنِي نَفْسُهُ...». (بحار الأنوار ج ۳؛ ص ۲۷۰)

اینجا نیز تذکر معرفت توحیدی ولهی خداوند متعال، از طریق تبیین بینونت صفتی به نحوی با تبیین معنای سلبی آن که همان بینونت غیر عزلی است صورت می‌گیرد؛ بطوری که معرفت به اطلاق ذات، در انحصار فعل خداوند به معرفی خودش تبارک و تعالی باقی است. در این جایگاه نیز سکوت در ذات و فعل خداوند متعال محفوظ مانده و از معرفت ولهی که به فعل خدای عزوجل تحقق می‌پذیرد، توصیفی به میان نیامده است.

معرفت اطلاق ذات به فعل خداوند متعال، معرفتی ولهی و توصیف ناپذیر است. کتاب

و سنت بطور مطلق به تنزیه خداوند متعال اشاره دارند. این تنزیه و تسبیح از یک جهت برخاسته و ناشی از معرفت او به خود او به اطلاق ذات است که نوع معرفت ولهی است. اما از جهت دیگری این تنزیه ناظر بر عدم توصیف خداوند متعال به وصف بشری است که شاخه عرفانی علوم بشری در توحید اطلاق آن را وصف اکملیت بر می‌شمارد. این معرفت ولهی همچنان تنزیه خداوند متعال است از هر آنچه به وهم و عقل و فکر خطور می‌کند. تنزیه خداوند متعال در شاخه عرفانی علوم بشری در مقامی است که او را در مقام اُحدیّت عماء و غیب الغیوب می‌دانند که قابل شناخت نمی‌باشد. در این نوع از معرفت، در مقام دوم واحدیت در رتبه استجلاء - که خداوند را متعین به تمام تعینات امکانی و متصف به تمام صفات مخلوقی می‌دانند - چیزی جز تشبیه نمی‌ماند. لذا روایات معصومان علیهم‌السلام در نفی تشبیه از ذات خداوند متعال، ناظر بر چنین معرفتی در عرفان بشری و ابطال توحید اطلاقی است.

نفی تشبیه از ذات خداوند متعال امری فطری است. گفتار معصومان علیهم‌السلام در این مورد همگی تذکر به چنین امری است که عقل نیز کلیه گفتار شرع را در این مورد تأیید می‌کند. در اینجا معاضدت و تأیید عقل در نفی شباهت خالق به مخلوق، همان عدم تحول مدلول علیه به دلیل و عدم اتصاف صانع است به آنچه بر مصنوع جریان دارد. حضرت رضا علیه‌السلام در خطبه جاودانه توحیدیه خود می‌فرماید: «كَيْفَ يَسْتَحِقُّ الْأَزَلَّ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَدَثِ؟ وَ كَيْفَ يُنْشِئُ الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْإِنْشَاءِ؟ إِذَا لَقَامَتْ فِيهِ آيَةُ الْمَصْنُوعِ وَ لَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ مَا كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ» (بحار الأنوار؛ ج ۴؛ ص ۲۲۷).

این در حالی است که شاخه عرفان علوم بشری، تحول و تعین خداوند متعال به جمیع مخلوقات امکانی و اتصاف حضرت خالق را به جمیع صفات خلقت و وصف اکملیت خداوند متعال می‌داند.

غالب روایات معصومان علیهم‌السلام در باب توحید خداوند متعال، مغایرت اطلاق ذات شرع

۱. برای مطالعه و آگاهی بیشتر از غیریت خالق و مخلوق، بنگرید: کتاب معرفت خدا نوشته سید محمد بنی هاشمی، ص ۷۱ - ۹۷ (فصل ۳ از بخش اول) تحت عنوان عدم شباهت صانع با صنع و مصنوعات.

مبین با توحید اطلاق‌ی شاخه عرفانی علوم بشری را تبیین می‌کند. بخشی از پرسش‌ها و نامه نگاری‌های اصحاب خاص ائمه معصومان علیهم‌السلام نیز در باب توحید است که در معرض شبهه توحید اطلاق‌ی قرار می‌گرفتند نه اثبات صانع. امام معصوم علیه‌السلام در پاسخ، به این مغایرت‌ها اشاره می‌فرمودند. زیرا لفظ توحید برای «وحدانیت و عدم شریک و شبیه» وضع شده است، نه برای اصل وجود صانع و اثبات آن.

پیشتر در تبیین نفی تشبیه با بیانات امام معصوم علیه‌السلام، به ابطال وصف اکملیت از طریق تالی فاسد آن اشاره شد (الکافی ۱/۱۰۵؛ بحار الأنوار ۳/۳۰۳). تبیین لوازم فاسده و تبعات نابخردانه توحید اطلاق‌ی نیز بر ابطال آن دلالت دارد؛ زیرا با تعیین خداوند متعال به کل مخلوقات خارجی و تطوّر خدای عزّ ذکره به کل تطورات امکانی، خداوند، متألّم و ملتذّ، بلکه نفس الم و لذّت و عین کل خبائث و ارجاس و انجاس می‌گردد که شنیع‌ترین لهو و خبیث‌ترین لعب و سخیف‌ترین قول نسبت به خدای قدوس سبحان حکیم است.

از دیگر نتایج و تبعات اعتقاد به توحید اطلاق‌ی در متعیّن دانستن خداوند متعال به جمیع تعینات خارجی، اعتقاد به توحید عبادی است، که نیاز به گفتاری مستقل دارد. خداوند متعال در سوره اخلاص به دنبال تذکر بر وحدانیت، به صمدانیت خود تذکر می‌دهد که فکر در باره او راه ندارد. امام حسن عسکری علیه‌السلام در توحید حقّ متعال، با عبارت «هذا عنکم معزول» مردم را از سخن در ذات او تبارک و تعالی نهی می‌کند و یاد آوری می‌فرماید که خدا متعیّن به خلق نمی‌شود و خلق تعین او نیست. راوی به حضور

۱. با تعین خداوند متعال به جمیع تعینات، جمیع اشیاء جلوه‌های آشکار و ظهور خداوند متعال محسوب می‌شوند. لذا عارفان جمیع عبادات را عبادت خدا می‌دانند. عبادت بت، نوعی از انواع خداپرستی است. بت پرستان در حقیقت بندگان خدا محسوب می‌شوند، اشکال آنها از نظر عارفان، محصور دانستن عبادت در خورشید یا ماه یا گاو است. محی الدین در فص هارونی کتاب فصوص الحکم، غضب موسی بر هارون علیه‌السلام را به دلیل منع او از چنین عبادتی و حصر آن در گوساله می‌داند. (فصوص الحکم، ص ۱۹۱ و ۱۹۲). وی می‌گوید: ان الله شاء أن يُعبد فی کلّ صورة (همان، ص ۱۹۴). آنها محبوبات نفوس را محبوبات خدا می‌دانند؛ لذا هوی را حق انگاشته و عبادت آن را عبادت حق بر می‌شمارند. کلام قوم صوفیه که همان عرفاء هستند، در توجه به صورت ملکوتی بلکه صورت مُلکی شیخ هنگام عبادت از همین بینش سرچشمه می‌گیرد.

امام عسکری می‌نویسد:

قد اختلف يا سيدي أصحابنا في التوحيد؛ منهم من يقول هو جسم، و منهم من يقول هو صورة. فإن رأيت يا سيدي أن تعلمني من ذلك ما أفق عليه ولا أجوزه، فعلت متطولا على عبدك. امام عليه السلام در پاسخ او نوشت: «سألت عن التوحيد وهذا عنكم معزول. الله تعالى واحد أحد صمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد، خالق وليس بمخلوق. يخلق تبارك وتعالى ما يشاء من الأجسام وغير ذلك، و يصور ما يشاء وليس بمصور. جل ثناؤه و تقدست أسماؤه، و تعالى عن أن يكون له شبه. هو لا غيره. ليس كمثله شيء و هو السميع البصير. (بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۶۰)

بدین روی خدای متعین گشته به کلیه مخلوقات امکانی تحت عنوان توحید اطلاقی خدائی ژائیده شده از فکر بشر است.

## ۲. معرفت توحیدی فعل خداوند متعال است

معرفت توحیدی برای بشر در این عالم به فعل خداوند متعال حاصل می‌گردد؛ همچنانکه این معرفت به فضل و رحمتش در عوالم قبل، به فعل خدای سبحان تحقق یافته است.

البته انسانها واجد معرفت بسیط هستند و ترکیبی شدن آن نیز در مسیر عبودیت و به تذکر یافتن از انبیاء علیهم السلام قرار دارد، ولیکن چنانکه یاد آوری شد، حقیقت معرفت خداوند متعال، فعل و صنع خداوند متعال است. معرفت خداوند متعال و توحید، فعل خداوند متعال است، نه فعل بشر.

به دلیل تباین ذاتی خالق با مخلوق، انواع ادراکات بشری راهی به شناخت خداوند متعال ندارند. خدای عزوجل تحت احاطه بشر قرار نمی‌گیرد. درک و فکر و اندیشه و سایر جوانب انسانها چون خیال و توهم و حتی عقل - که از کمالات انسانها در این عالم است - در معرفت نقشی ندارد (التوحید، ص ۶۰، ح ۱۷). لذا معرفت خداوند متعال، معرفتی

۱. در اینجا مرحوم مجلسی بیانی به این شرح دارند: «و هذا عنكم معزول، أي لا يجب عليكم التفكير في الذات والصفات، بل عليكم التصديق بما وصف تعالى به نفسه».

با صورتهای ذهنی و تصویری و عقلی نیست. اساساً معرفت خداوند متعال اکتسابی به فعل بشر نمی‌باشد؛ آنچنان که به روایت بزنی، امام معصوم علیه السلام ذیل آیه «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» (اللیل: ۱۲) فرمود: «اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، وَيَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ». آنگاه بزنی پرسید: «إِنْ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مَكْتَسِبَةٌ، وَأَنْهُمْ إِذَا نَظَرُوا مِنْهُ وَجِهَ النَّظَرَ أَدْرَكُوا». امام این سخن را نپسندید و پاسخ داد: «فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكْتَسِبُونَ الْخَيْرَ لِنَفْسِهِمْ؟ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَهُوَ يَحِبُّ أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مِمَّنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ، هَؤُلَاءِ بَنِي هَاشِمٍ مَوْضِعُهُمْ مَوْضِعُهُمْ، وَقَرَابَتُهُمْ قَرَابَتُهُمْ، وَهُمْ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، أَفَتَرُونَ أَنْهُمْ لَا يَنْظُرُونَ لِنَفْسِهِمْ وَقَدْ عَرَفْتُمْ وَلَمْ يَعْرِفُوا؟!» (بحار الأنوار، ج ۵ ص ۱۹۹)

گنجینه و حیانی کتاب و سنت مشحون است از تذکر به این نکته که معرفت خداوند متعال به فعل و صنع خدای حکیم منحصر است (کافی ج ۱ ص ۱۶۳). آنگاه تکلیف بشر، پذیرش آن است؛ به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام فرمود: «لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا قَبْلَ أَنْ يَعْرِفَهُمْ، وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفَهُمْ، وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوهُ» (التوحيد، ص ۴۱۲ ح ۷)

در جای خود اشاره شده که فعل بشر، ایمان یا کفر با پذیرش یا ردّ این معرفت اعطائی است.

تأکید می‌شود که راه معرفت به خداوند متعال، از طریق بشر مسدود و او منزّه از احاطه و معروف گشتن به ادراکات بشری است؛ ولیکن خداوند متعال به لطف و رحمت خود باب معرفت خود را خودش به روی بشر گشوده و خود را در عوالم قبل به معرفت توحیدی به تمام مخلوقات شناسانده است و به دنبال آن خود را در این عالم با رفع حجابها به فعل و مشیّت خود به انسانها معرفی می‌کند. در این عالم، این معرفت در گرو اذن و مشیّت خدای منان است. لذا باب معرفت توحیدی خداوند متعال از طرف حضرت او و به فعل خود او گشوده شده و می‌شود و از آن طرف مسدود نیست. از فتح باب این معرفت به کرات در مناجاتها یاد شده است.

معصومان علیهم السلام خود اقرار فرموده‌اند که خداوند متعال را به معرفت توحیدی به خود او

شناخته‌اند. وقتی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که خداوند متعال را به چه شناخته‌اند؟ حضرتش معرفت خود را به فعل خداوند متعال نسبت داده، و با تشریح معنای بینونت صفتی به توحید خداوند متعال اشاره می‌فرمایند. به این پرسش و پاسخ حضرتش دقت کنید.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقَبَةَ رَفَعَهُ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: بِمَا عَرَفَنِي نَفْسُهُ. قِيلَ: وَكَيْفَ عَرَفَكَ نَفْسُهُ؟ فَقَالَ: لَا تُشْبِهُهُ صُورَةً، وَلَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ. قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ، بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ. فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ شَيْءٌ فَوْقَهُ. أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ. دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٍ. وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٍ. سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ. وَلِكُلِّ شَيْءٍ مَبْدَأٌ (بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۰).

اصولاً درخواست و طلب فراوان در ادعیه، بهترین گواه بر آن است که تحقق این معرفت به فعل خداوند متعال است؛ لذا پرده برداری و رفع حجاب از معرفت تنها به اذن و مشیت الهی وابسته است. بندگی خالص و حقیقت ایمان از جمله معدّات چنین معرفتی است. لذا وظیفه انسان فراهم کردن زمینه آمادگی پذیرش این معرفت ضمن پاک‌ی و تقوا و عبادت و تهیّ معدّات آن در راستای درخواست و دعا است. در قرآن می‌فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمِكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره / ۲۸۲)

در دعای طلب معرفت در دوران غیبت (الکافی، ج ۱، ص ۳۴۲) از خداوند متعال معرفی خودش و رسولش و حجتش را درخواست می‌کنیم: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ صَلَلْتُ عَنْ دِينِي».

لذا این معرفت، فعل بشر نیست و لطف و افاضه‌ای از خداوند متعال در شناخت او و به دنبال آن شناخت رسول و حجّت او است، همچنانکه در عوالم قبل به فعل و افاضه او بوده است.

انحصار فعل معرفت به خداوند متعال و امر به درخواست و طلب معرفت و آگاهی

خداوند متعال، به استعداد و طهارت و تقوای دریافت کنندگان درجات مختلف نور علم و هدایت آن نیز بستگی دارد، چنانکه خود فرمود: «فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ اَتَّقَى». (نجم / ۳۲)، و اعطای آن از طریق وسائط معینی است که خداوند متعال قرار داده و این حکمت آمیزترین روش در افاضه معرفت است. به وساطت این بزرگواران علیهم‌السلام در افاضه معرفت بعنوان نقش ارکان توحید در معرفت توحیدی خداوند متعال اشاره خواهد شد.

طبعاً هنگامی که سخن از فعل خداوند متعال در میان می‌آید، تمام مخلوقات بجز از طریق مشاهده انفعال به تغییرات و دگرگونی‌ها در خود و در سایر مخلوقات راهی به فعل خداوند متعال ندارند. در روایات که فعل توحید را به انسانها نسبت داده‌اند، انفعال به این معرفت توحیدی را که به فعل معرفی خداوند خودش را صورت می‌پذیرد توحید بنده به شمار می‌آید. امام صادق علیه‌السلام برترین عبادت و بدترین گناه را به ترتیب، توحید و تشبیه خداوند متعال می‌داند.

«عن محمد بن سماعة، قال: سأل بعض اصحابنا الصادق علیه‌السلام، فقال له: أخبرني أئ الأعمال أفضل؟ قال علیه‌السلام: توحيدك لربك. قال: فما أعظم الذنوب؟ قال علیه‌السلام: تشبيهك لخالقك. (مجموعه وزام ۲ / ۱۹۱؛ بحار الانوار ۳ / ۲۸۷).

لذا آنچنان که در جای خود یادآوری شده، پذیرش چنین معرفتی که همان انفعال به فعل معرفی خداوند متعال می‌باشد، ایمان و رد آن کفر محسوب می‌گردد.

### ۳. نقش ارکان توحید در معرفت توحیدی

در معرفت توحیدی خداوند متعال، حجج الهی علیهم‌السلام از حیثیت معرفت بالآیه به عنوان نخستین و برترین منبع کمالات خلقی (فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ) با وجود تکوینی خود برترین علامت و نشانه در معرفت خداوند متعال هستند. مطابق با مستندات روایی آن بزرگواران علیهم‌السلام به مقام نورانی، به عظمت خود دلالت تکوینی بر عظمت خداوند متعال دارند، بطوری که آگاهی و معرفت آن بزرگواران علیهم‌السلام در این مقام، معرفت به خداوند متعال محسوب می‌گردد (التوحید، ص ۱۵۷).

از حیثیت معرفت توحیدی خداوند متعال به رؤیت قلبی<sup>۱</sup>، مطابق با مستندات روایی اعتقاد و محبت به آن بزرگواران علیهم‌السلام و براءت از دشمنان آنها به عنوان حقیقت ایمان، پلکان و نردبان معرفت به رؤیت قلبی محسوب می‌گردد (بحار الأنوار؛ ج ۲۷؛ ص ۵۷). عبارتی ولایت آن بزرگواران علیهم‌السلام به اذن خداوند متعال، منتهی به معرفت بی حجاب به خداوند متعال می‌شود که همان رؤیت قلب به حقیقت ایمان است، آنچنانکه حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به حسین بن بشار فرمود: «إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْكَ مِنْ غَيْرِ حِجَابٍ وَ تَنْظُرَ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ غَيْرِ حِجَابٍ فَوَالِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ وَالِ وَلِيِّ الْأَمْرِ مِنْهُمْ» (بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۲۶۲)

از طرف دیگر در دلالت تشریحی و راهنمایی، آن گرامیان علیهم‌السلام در مقام تنبه و تذکر به معرفت صحیح توحیدی، رؤیت قلبی به حقیقت ایمان ارکان توحید محسوب می‌گردند:

«بِنَا عُرْفِ اللَّهِ وَ بِنَا عِبْدِ اللَّهِ نَحْنُ الْأَدْلَاءُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ». (التوحید، ص ۱۵۲)؛ زیرا که خود همه گاهان حامل رؤیت قلبی به حقیقت ایمان می‌باشند. امام صادق علیه‌السلام به این دلالت تشریحی اینگونه اشاره فرموده‌اند: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ فَجَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحاً وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْماً وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَاباً نَاطِقاً عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهَلَهُ مَنْ جَهَلَهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ». (بحار الأنوار، ج ۲، ص: ۹۰)

آن بزرگواران علیهم‌السلام مخلوق خداوند متعال هستند که در مقام مشیت، خلقت به آنها شروع و ختم می‌گردد و قلوب آنان مسکن مشیت خداوند متعال محسوب می‌شود.<sup>۲</sup>

۱. بنگرید: بحار الأنوار، ج ۴، ص: ۳۲.

۲. حضرت رضا علیه‌السلام به عمران صابی فرمود: قَالَ لَهُ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْخَالِقِ إِذَا كَانَ وَاحِدًا لَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَلَا شَيْءَ مَعَهُ أَلَيْسَ قَدْ تَغَيَّرَ بِخَلْقِهِ الْخَلْقُ قَالَ لَهُ الرِّضَا علیه‌السلام لَمْ يَتَغَيَّرْ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَلْقِ الْخَلْقِ وَ لَكِنَّ الْخَلْقَ يَتَغَيَّرُ بِتَغْيِيرِهِ قَالَ عِمْرَانُ فَيَأْتِي شَيْءٌ عَرَفْنَاهُ قَالَ بَعِيرُهُ قَالَ فَأَيُّ شَيْءٍ غَيْرُهُ قَالَ الرِّضَا علیه‌السلام مَشِيَّتُهُ وَ اسْمُهُ وَ صِفَتُهُ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ كُلُّ ذَلِكَ مُخَدَّثٌ مَخْلُوقٌ مُدَبَّرٌ. (بحار؛ ج ۱۰؛ ص ۳۱۲)

۳. حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام ضمن قنوت خود به درگاه الهی عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ مِنْكَ الْبَدْءُ وَ لَكَ الْمَشِيئَةُ وَ لَكَ الْحَوْلُ وَ لَكَ الْقُوَّةُ وَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ جَعَلْتَ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ مَسْكناً لِمَشِيئَتِكَ وَ مَكْمنًا لِإِرَادَتِكَ وَ جَعَلْتَ عُقُولَهُمْ مَنَاصِبَ أَوْامِرِكَ وَ نَوَاهِيكَ فَأَنْتَ إِذَا شِئْتَ مَا تَشَاءُ حَرَكْتَ مِنْ أَسْرَارِهِمْ كَوَامِنَ مَا أَبْطَلْتَ فِيهِمْ وَ أَبْدَأْتَ مِنْ إِرَادَتِكَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ مَا أَفْهَمْتَهُمْ بِهِ عَنْكَ فِي عُقُودِهِمْ بِعُقُولِ تَدْعُوكَ وَ تَدْعُو إِلَيْكَ بِحَقَائِقِ مَا مَنَحْتَهُمْ بِهِ وَ إِنِّي لِأَعْلَمُ مِمَّا عَلَّمْتَنِي مِمَّا أَنْتَ الْمَشْكُورُ عَلَى مَا مِنْهُ أَرَيْتَنِي وَ إِلَيْهِ أَوْتَيْتَنِي. (بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۱۴)

لذا خداوند متعال به آنها شناخته می‌شود. در توقیع ناحیه مقدسه در دعای شریف ماه رجب به هر دو مقام تکوینی و تشریحی آنها بعنوان ارکان توحید اشاره شده است. آنجا که آمده است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُشْتَسِرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلَنُونَ لِعَظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيئَتِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ - لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقْهَهَا وَ رَتَّقْهَا بِيَدِكَ بَدْوَهَا مِنْكَ وَ عَزُدْهَا إِلَيْكَ أَغْضَادًا وَ أَشْهَادًا وَ مَنَاءً وَ أَرْوَادًا وَ حَفْظَةً وَ رُؤَادًا فِيهِمْ مَلَاتِ سَمَاءُكَ وَ أَرْضُكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لِإِلَهِ الْإِنْتِ فَبِذَلِكَ أَسْأَلُكَ وَ بِمَوَاقِعِ الْعِزِّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ بِمَقَامَاتِكَ وَ عِلْمَاتِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ (بحار الأنوار، ج ۹۵، ص: ۳۹۲).

خداوند متعال معرفت توحیدی خود را در علم و عمل و در اقرار زبانی و طی طریق عملی راهبری چنین هدایتگرانی قرار داده است. همچنانکه شهادت به رسالت نبی اکرم ﷺ و شهادت بر ولایت حضرت علی (ع) (و سایر معصومین (ع)) بعنوان ارکان توحید در کنار شهادت به وحدانیت خود قرارداد، طی طریق معرفت توحیدی خود را نیز در گرو مطابقت با دلالت و تأیید آن بزرگواران (ع) قرار داده است؛ آن چنان که ذیل آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم / ۳۰) امام باقر (ع) فرمود: «هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، إِلَيَّ هَاهُنَا التَّوْحِيدُ». (بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۷۷)

۴. نتیجه سخن: معرفت خداوند متعال معرفتی توحیدی است که به فعل الهی تحقق می‌یابد. در این معرفت، آگاهی به اطلاق ذات حق متعال نهفته است؛ به همین دلیل از غور و غوص در ذات حق نهی شده و در مقابل، به سکوت و ترک سخن در این مورد امر شده است. تبیین توحید حق متعال از طریق نفی تجزیه و همی و عقلی و خارجی و نیز از طریق نفی تشبیه از ذات خداوند متعال که هر دو به معنای سلبی است، صورت می‌گیرد. به این ترتیب، از توصیف خداوند متعال و فعل او

حذر شده و وصف خداوند به آنچه که خود حضرت او وصف خود می‌داند واگذار شده است.

از طرفی این نفی از تجزیه و نفی تشبیه به معنای سلبی، ناظر بر ابطال راه و روش شاخه علوم بشری در انحراف از معرفت به اطلاق ذات شرع به توحید اطلاق عرفانی است. آموزه‌های وحیانی کتاب و سنت، حقیقت توحید حقّ متعال را در بینونت وصفی یا صفتی و کمال اخلاص در توحید را در نفی الصفات عنہ بر شمرده است. در اینجا نیز معنای بینونت وصفی از طریق معنای سلبی آن یعنی بینونت غیر عزلی است و معنای نفی الصفات عنہ از طریق معنای سلبی آن یعنی نفی وجود مخلوقات و اسماء و صفات در رتبه ذات صورت می‌گیرد، تا خداوند متعال و معرفت و فعل خدا از توصیف بشری مصون بماند. در تبیین بینونت صفتی از خلویت حقّ متعال از خلق، و خلویت خلق از خداوند متعال به گونه‌ای سخن به میان می‌آید که هیچ مکان و جایی از خدای سبحان خالی نیست و خداوند نیز خارج از آنها نمی‌باشد.

این همان احاطه علم و قدرت خداوند متعال بر مخلوقات است که مخلوقات به عنوان غیر واقعیت داشته و به او موجودند و بدون او تبارک و تعالی چیزی نیست و او تبارک و تعالی در رتبه آنچه که به خدای عزوجل موجود است قرار نمی‌گیرد و مخلوقات حتی بالاترین مراتب آن در رتبه ذات قابل برای مطرح شدن نیستند. این خود همان واقعیت داشتن غیر و عدم حلول ذات حقّ متعال و عدم وحدت خالق و مخلوق شاخه فلسفی و عدم تعیین ذات حقّ تبارک و تعالی به تعیینات امکانی شاخه عرفانی علوم بشری است که تبیین آن در کتاب و سنت در معنای سلبی بینونت صفتی و معنای سلبی نفی الصفات عنہ نهفته است.

با چنین تبیینی به معنای سلبی معرفت توحیدی خداوند متعال و فعل او تبارک و تعالی به یک معرفت ولهی در انحصار او تبارک و تعالی باقی مانده و از توصیف بشری مصون مانده است.

معرفت توحیدی خداوند متعال به اطلاق ذات به فعل خداوند متعال صورت می‌گیرد،

که حقیقت آن در بینونت صفتی نهفته است و بالاترین مرتبه اخلاص در آن نفی الصفات عنه می باشد که توصیف نا پذیر است.

از طرف دیگر آنچه در شرع در این مورد آمده است، ناظر بر ابطال توحید اطلاقی شاخه عرفانی علوم بشری در نفی غیر است که مخلوق را حق متعین می داند. زیرا علوم بشری غیر را اعتباری می شمارد و تعین ذات حق به کلیه مخلوقات را واقعی می داند. آنها با غور و غوص در ذات حق تعالی، خدا را وهماً و عقلاً به دو مقام و دو مرتبه تجزیه کرده و در تجزیه خارجی او تبارک و تعالی را متعین به تمام تعینات امکانی می دانند و آن را وصف اکملیت خداوند متعال دانسته اند.

پیروان علوم بشری ذات خداوند متعال را ممتنع العرفان و او را به فعل خود از طریق اسماء و صفات و مخلوقات، که همگی را تعین او تبارک و تعالی می شمارند، قابل معرفت و ممکن العرفان می دانند.

خداوند متعال در تشریح با اختیاری قرار دادن معرفت خود، انسانها را آزموده است. علاوه بر اختیاری بودن معرفت توحیدی، انسانها در طی طریق این معرفت در علم و عمل نیز آزموده می گردند، از جمله به آنکه خداوند متعال معرفت توحیدی خود را به دلالت تکوینی و تشریحی معصومان علیهم السلام قرار داده است. مکتب و حیانی کتاب و سنت از مقام معصومان علیهم السلام در این دلالت تکوینی و تشریحی بعنوان ارکان توحید یاد نموده است که جمیع مخلوقات از طریق آن بزرگواران علیهم السلام مورد اختبار قرار می گیرند. لذا از جمله موارد اختبار در معرفت توحیدی طی طریق دریافت این معرفت از طریق وسائلی است که خداوند متعال آنها را وسیله تذکر به چنین معرفتی قرار داده است.

از جمله دلالات مهم ارکان توحید در معرفت آن است که این معرفت، معرفتی توحیدی است که به فعل و مشیت و اذن خود خداوند متعال تحقق می یابد. اگر چه باب معرفت از طریق بشر به خداوند متعال مسدود است؛ ولیکن خداوند متعال به فعل خود باب این معرفت توحیدی خود را در عوالم قبل و این عالم به روی بشر گشوده است. خداوند متعال آگاهی و تنبّه مجدد به معرفت خود را در این عالم در گرو رفع حجاب از معرفت به مشیت

و اذن خود قرار داده است. خداوند متعال قافله سالارهایی که خود متولی و متکفل معرفت آنها در عوالم قبل و این عالم بوده و می‌باشد را بر این باب گمارده است تا متولی راهبری و هدایت رهپویان باشند. پیروان معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام به دلالت ارکان توحید در امر به سکوت و نهی از سخن در اطلاق ذات حق متعال در این اختبار سر بلند مانده و پیروان علوم بشری با غور و غوص در ذات حق به فعل خود از اطلاق ذات شرع و کتاب و سنت به توحید اطلاق‌ی شاخه عرفانی منحرف شده و از معرفت توحید خداوند متعال محروم شده‌اند.

لذا پیروان علوم بشری در حقیقت به دلیل عدم پیروی از ارکان توحید در دلالت به معرفت توحیدی به اطلاق ذات شرع و کتاب و سنت پی نبرده و از طریق عرفان بشری، در توحید ملتزم به توحید اطلاق‌ی گشته‌اند. سرانحرف به چنین گرایشی استغناء و اظهار بی‌نیازی از مراجعه به کتاب و سنت است، از طریق کرنش و خضوع به دربار ارکان توحید که خداوند متعال آنها را وسائط معرفت خود دانسته است.

**۵. سخن پایانی:** پایان سخن آنکه دانایی به سرانحرف عالمان و بزرگان دانش بشری فرازی از معارف اسلامی محسوب می‌گردد. عارفان ملتزم به توحید اطلاق‌ی انسانهای زحمت نکشیده‌ای نبوده‌اند. آنها ابتدا در علوم فلسفی بر اساس منطق، ترجیح بلا مرجح را غلط دانستند، و به واقعیت اختیار پی نبردند. لذا از طریق قاعده علیت تمامی افعال و از جمله فعل خود را به جبر به خداوند متعال نسبت دادند. با توجه به حل نگشتن معضلات علمی شان در تعقلات فلسفی وارد وادی عرفان شدند. در این وادی زیر نظر مشایخ و اقطاب ریاضت‌ها کشیدند. به زحمت نفس خود را قوی نموده و به سعه و اطلاق وجودی خود آگاه شدند. به دلیل رسوخ قواعد فلسفی گمان بردند که وجود مطلق خداوند متعال است، که خود پاره و جزئی از آن هستند. لذا توهّم نمودند که تعینات و غیریتها تلبیسی و ناشی از جهل است. از آنجا که با قواعد فلسفی فعل را فعل خداوند متعال می‌دانستند، همین معرفتی را که از ریاضت بدست آورده بودند فعل خدا دانستند. در حالیکه بنا به گزارش عالمان ملتزم به پیروی از قرآن و عترت وجودی را که آنها از خود ضمن ریاضت و زحمت، در کمال سعه و اطلاق می‌یابند خود ظلّی از نور ولایت خاتم الانبیاء است که آن

نیز مشتق از نور عظمت است و در مقابل عظمت باری تعالی چیزی به شمار نمی‌آید. نور عظمت از نور خداست که نور خداوند متعال حدّ و تعین و طوری ندارد در حالیکه همه بهره‌مندان از آن نور به مقدار بهره‌مندی خود دارای حدّ هستند. همه به بینونت صفتی به آن نور موجودند در حالیکه آن نور در بی‌تعینی خود محفوظ است که آگاهی به این موضوع خود دهشت آور و وله انگیز است؛ چه رسد به افاضه وجدانی آن.

از آنجا که معرفت به فعل و صنع خداوند متعال است و افاضه آن در گرو مشیت و اذن او تبارک و تعالی است و فعل معرفت مانند سایر افعال اختیاری که خداوند متعال در اموری انسان را در آن امور مالک اختیار نموده نمی‌باشد، آنها بدون مراجعه به ابوابی که خداوند متعال برای دلالت به معرفت خود قرار داده است با رسوبات علوم بشری در توحید افعالی به اختیار خود با ریاضت در راه کسب معرفت خداوند متعال سیر نمودند بطوری که با مبانی توحید افعالی با توهم به ورطه توحید اطلاق گرفتار شدند.

آنها با زحمت و ریاضت خود و بدون آنکه از ابوابی که خداوند متعال آن ابواب را راه معرفت خود قرار داده است وارد شده‌اند و لذا گرفتار چنین توهمی گشتند. چه بسا که خداوند متعال نیز آنها را به راهی که خود برای معرفت اختیار نمودند اختبار ننموده و خود را به فعل خود به آنها معرفی ننموده است. لذا این انحراف از راه مستقیم هدایت به توحید حقیقی و گرایش به توحید اطلاق، نتیجه عدم ورود از راهی است که خداوند متعال در آن راه مستقیم، ابوابی را برای دلالت به توحید حقیقی خود گشوده است. آن ابواب بجز رسول گرامی ﷺ و ائمه معصومان علیهم‌السلام بعنوان حجج الهی که به اصطلاح روائی ارکان توحید محسوب می‌گردند نمی‌باشند. (ارکاناً لتوحید - زیارت جامعه کبیره). این بابی است که خداوند متعال، طلب معرفت و اعتصام و تمسک به آن بزرگواران بویژه محبت به خاندان پیامبر اکرم را کلید گشایش و دریچه اذن خداوند متعال به ورود به چنین ساحتی از معرفت و توفیق حضور و حصول لقاء خداوند متعال قرار داده است. این ابواب بعنوان ارکان توحید تذکر داده و اخبار نموده‌اند که رؤیت قلبی خداوند متعال در مقام اطلاق ذات تنها و فقط به خود خداوند متعال و در گرو و شرط حقیقت ایمان بنده تحقق می‌یابد؛ لذا به تأیید

عقل، سخن در باب ذات حق متعال را ممنوع و امر به سکوت و عدم تفکر در اطلاق ذات حق متعال فرموده‌اند.

هنگامی که معرفت خداوند متعال فعل و صنع او تبارک و تعالی محسوب می‌گردد و امر به درخواست این معرفت از خداوند متعال گردیده؛ لذا جایی برای اختیار، خاصاً در معرفت، باقی نمی‌ماند. خداوند متعال ابوابی را برای این معرفت قرار داده است. این حجج الهی همان ابوابی هستند که خداوند متعال جمیع انسانها را از طریق محبت به آن گرامیان اختبار می‌فرماید (الباب المبتلی به الناس - زیارت جامعه کبیره). غفلت از این ابتلاء و اختبار و گریز و روگردانی از دربار این بزرگواران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نتایج حسرت انگیز و افسوس باری را در دنیا و آخرت به دنبال دارد، چنانکه در قرآن فرمود: «وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (مریم / ۳۹)

### فهرست منابع

#### قرآن کریم

- ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للمصدق) - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۹۸ق.  
 ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.  
 بنی هاشمی، سید محمد؛ معرفت خدا، تهران، مرکز فرهنگی انتشارات منیر، ۱۳۹۹ش.  
 حلبی، محمود. فی النبی و مناصبه، تقریرات، نسخه خطی، آستان قدس رضوی.  
 طبرسی، احمد بن علی. الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.  
 کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ق.  
 مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ق.  
 محی الدین بن عربی، فصوص الحکم، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره، ۱۹۴۶م